

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

دلیل پنجم

پنجمین دلیلی که قائلین به التزام اقامه کرده‌اند و در مقام اثبات این معنا هستند که تقلید امکان ندارد به معنای «عمل» باشد و حتماً باید به معنای التزام باشد، در موردی است که تعدد مجتهدین و اختلاف در فتوا باشد. گفته‌اند که این نزاع که آیا تقلید به معنای خود عمل هست یا به معنای التزام، این نزاع در جایی است که یا مجتهد، مجتهد واحد باشد یا اگر مجتهد متعدد است اتفاق در فتوا باشد.

در چنین مواردی که بالاخره یک‌جور فتوا است یا یک مجتهد است آن وقت می‌توانیم بیایم نزاع کنیم که آیا تقلید، عنوانی است منطبق بر خود عمل، یا اینکه تقلید عبارت است از التزام. اما در جایی که مجتهد متعدد است و فتاوی هم متعدد و مختلف است، مکلف که نمی‌تواند به همه فتاوا عمل کند، چون گاهی اوقات یک فتوا این است که حلال است، یک فتوا این است که حرام است، یک فتوا این است که واجب است، یک فتوا این است که حرام است.

پس عمل به همه فتاوا از باب جمع بین نقیضین، جمع بین ضدین، هر چه بخواهیم تعبیر کنیم، امکان ندارد. اگر بخواهیم بگوییم یک فتوا را بگیریم و بقیه را کنار بگذاریم، اینجا ترجیح بلا مرجح می‌شود.

فرض سوم این است که بگوییم اصلاً تقلید را کنار بگذارد، بگوییم در جایی که اختلاف در فتوا است و فتاوی متعدد و متغایر، اصلاً تقلید را کنار بگذارد و تمام این فتاوا از درجه اعتبار ساقط هستند. این هم بر خلاف سیره متشرعه است و متشرعه چنین چیزی را نمی‌پذیرد.

در نتیجه وقتی که این سه راه باطل شد، یعنی عمل به همه‌ی فتاوا ممکن نیست، ترجیح یکی بر بقیه ترجیح بلا مرجح است و تساقط جمیع هم بر خلاف سیره است، مسئله تخییر را بیان می‌کنند.

فرض را می‌آوریم در جایی که این مجتهدین تساوی دارند از حیث مرتبه‌ی علمی، هیچکدام أعلم از دیگری نیستند، اینجا باید چه کرد؟ قائل شده‌اند به چیزی به نام حجیت تخییری، گفته‌اند شما مخیر هستید یکی از این فتاوا را بگیرید.

قائلین به التزام می‌گویند شما اینجا که می‌خواهید مخیر شوید به اخذ به هر یک از اینها، ابتدا باید التزام پیدا کنید به أحد القولین، بعد از آن بیاید عمل کنید. اگر در اینجا بگوییم تقلید، عمل است، دیگر حجت تخییری معنا ندارد. اصلاً اگر گفتیم در اینجا تقلید عبارت از خود عمل است، بگوییم تا عمل را انجام ندادید تقلید محقق نمی‌شود، تا عمل را انجام ندادید آن طرف تخییر معین و مشخص نمی‌شود. این با خود حجت تخییری منافات دارد.

بعبارة أخرى در چنین فرضي مي‌گوئيم مکلف مخير است، اگر بخواهد اين تخير براي او ثابت باشد و به عنوان حجت تخييري براي او مطرح باشد، اين نمي‌شود مگر اينکه بگوئيم در اثر التزام به يکي از اينها، يکي را معين کند.

اگر بخواهيم بگوئيم تقليد خود آن عمل است، اينجا اصلاً معنایي براي حجت تخييري وجود ندارد.

باز به عبارت دیگر ما اگر بخواهيم بگوئيم اين عنوان حجت تخييري تحقق دارد، موضوع اين عنوان حجت تخييري؛ التزام است. يعني وقتي مي‌گوئيم شما مخير هستيد يعني چه؟ يعني مخير هستيد که ملتزم به اين قول شويد يا ملتزم به آن قول شويد. موضوعي براي حجيت تخييري تحقق ندارد مگر مسئله التزام.

نقد محقق خوئي بر استدلال پنجم

مرحوم آقاي خوئي (قدس سره) در کتاب تنقيح (ج 1، ص 61) فرموده‌اند ما اصلاً چيزي به نام «حجت تخييري» را قبول نداريم، و در چنین مواردی که اختلاف در فتوا است، مقتضای قاعده؛ احتیاط است. اينکه بگوئيم أحد الاقوال براي شما تخييراً حجيت داشته باشد، ما اساس اين مبنا را قبول نداريم. لذا نقد ایشان، یک نقد مبنايي است و روي اين مبناست که اصلاً ما حجت تخييري را قبول نداريم.

اما نقد مبنايي، خیلی نقد کارسازي نیست، يعني استدلال اين مستدلين در دليل پنجم، بر فرض اين است که چيزي به نام حجت تخييري داريم، آنگاه مي‌گوئند موضوع حجت تخييري تحقق پيدا نمي‌کند مگر به التزام. بگوئيم شما مي‌توانيد ملتزم شويد به اين فتوا يا به آن فتوا و يا به فتوای سوم، تا بشود تخير، اما اگر تقليد را عبارت از عمل دانستيم، شما تا عمل را انجام ندهيد تقليد محقق نشده، عمل هم که انجام شود، دیگر تخير معنا ندارد.

آنجا تصحيح و تصوير تخير فقط بر اين فرض است که بگوئيم شما ملتزم شويد به يکي از اين اقوال تخييراً. ملتزم به احدها مي‌شود نه به يکي معين؛ زيرا اگر بگوئيم که آقا بايد شما ملتزم به اين معين شويد، اينکه باز تخير نشد. حجت تخييري؛ يعني شما ملتزم شويد به يکي از اينها. الان ده فتوا در برابر من است، من مي‌خواهم تقليد کنم، قائلين به التزام مي‌گوئند اگر شما تقليد را عبارت از عمل گرفتيد، مي‌گوئيد تا قبل از عمل، تقليد نیست، عمل که مي‌خواهيد انجام دهيد – چون فرض اين است که همه آنها را که نمي‌خواهيد انجام دهيد يکي را مي‌خواهيد انجام دهيد – آن يکي از اينها را شما پيدا کن.

يعني در حيني که داريد يکي از اين اعمال را انجام مي‌دهيد مي‌توانيد بگوئيد أنت مخير، اما اگر تقليد را به التزام معنا کرديم، مي‌توانيم بگوئيم شما ملتزم هستيد تخييراً، به يکي از اينها من ملتزم مي‌شوم به التزام تخييري. تقليد تحقق پيدا مي‌کند ولو هنوز عمل هم نکردم. اصلاً معنای تخير همین است، مثل اين که در واجب تخييري مي‌گوئيد وجوب به يکي از اطراف تخييراً تعلق پيدا مي‌کند، اينجا هم التزام به احد الاقوال تخييراً.

پس اين مناقشه‌اي که محقق خوئي (قده) بيان فرمودند که اصلاً چيزي به نام حجيت تخييري نداريم؛ مناقشه مبنايي است و مناقشه مبنايي خیلی کارساز نیست.

اکنون با قطع نظر از اين اشکال، آیا اين دليل قابل اشکال هست يا خير؟

مناقشه استاد محترم در دلیل پنجم

تنها بزنگاهی که در این دلیل می‌شود مناقشه کرد این است که اینها می‌گویند حجت تخییری، موضوعی غیر از التزام ندارد.

ما می‌توانیم در این مناقشه کنیم. عرض ما این است که کسانی که فائل به حجیت تخییری هستند می‌گویند احد الاقوال علی التخییر، این که می‌گویند حجت تخییری موضوعی ندارد غیر از التزام و نزاع در اینکه آیا تقلید عمل است یا التزام، فقط در جایی است که اختلاف در فتاوی باشد، اما در جایی که فتوای واحد است آنجا دیگر اصلاً محل نزاع نیست، مناقشه در این است که اینکه حجیت تخییری موضوعی غیر از التزام ندارد، این حرف باطلی است.

وجهش این است که اگر ما حجت تخییری را بگوییم صحت این عمل، هر کدام باشد، اصلاً ما مسئله تقلید را اینجا مطرح نمی‌کنیم. مگر ما در باب حجت تخییری، حتماً باید مسئله تقلید را مطرح کنیم که یا پای التزام را در کار بیاوریم یا پای عمل را؟! می‌گوییم حجت تخییری را اینطور تفسیر کنیم؛ هر کدام یک از این اعمال مطابق با حجت است، هر کدام به نحو تخییری؛ یعنی اگر این قول عمل شود؛ مطابقاً للحجة، اگر قول دیگر عمل شود؛ آن هم مطابقاً للحجة.

در اینجایی که اختلاف در فتاوا وجود دارد ما می‌توانیم بگوییم علم داریم که عمل به هر کدام؛ برای ما معتبر است شرعاً، اما لزومی ندارد که بگوییم عنوان تقلید را پیدا می‌کند.

بعبارة آخری اگر دو مجتهد هستند یکی می‌گوید واجب، یکی می‌گوید حرام، از این دو حال هم خارج نیست، من به قول وجوب عمل کردم، اما نه به استناد اینکه زید گفته واجب است، تا عنوان تقلید داشته باشد، می‌گویم در اینجا که دو مجتهد یکی می‌گوید واجب، یکی می‌گوید حرام، نتیجه این می‌شود که هم قول به وجوب حجیت دارد، هم قول به حرمت، البته نه حجیت واقعی، چون در واقع که یکی از این دو بیشتر نیست، حجیت ظاهریه دارد برای من، هم وجوب حجیت ظاهریه دارد، هم حرمت، در اینجا به احدهما عمل می‌کنم از باب اینکه احدهما مصداق برای حجت ظاهری است. لزومی ندارد بگویم چون زید گفته، چون می‌دانم این عمل من مطابق با حجت است.

پس مناقشه‌ای که ما داریم این است که ما می‌توانیم حجیت تخییری را اصلاً از باب تقلید بیرون بیاوریم. یک وقت می‌گوییم حجیت تخییری باید در وادی تقلید باشد، اگر تقلید را به معنای عمل گرفتیم، لا معنی للتخییر، و اگر به معنای التزام گرفتیم، تخییر معنا دارد، این حرف‌ها مطرح می‌شود. اما اگر گفتیم حجیت تخییری از باب تقلید خارج است، یک حکم عقلی است مثل همان حکم عقلی که در اول بحث گفتیم انسان یا باید مجتهد باشد یا مقلد یا محتاط، این هم یک حکم عقلی است، عقل می‌گوید در چنین موردی هر قولی مصداق برای حجیت ظاهریه است. الان هم من اگر به این وجوب عمل می‌کنم، چون علم پیدا کردم هر یک از این اقوال، مطابق با حجیت ظاهریه است، اما دیگر استناد به قول غیر نمی‌کنم، نمی‌گویم چون زید گفته من می‌خواهم به وجوب عمل کنم. عقل اینجا ما را مخیر می‌داند، وقتی مخیر دانست، به هر کدام خواستیم عمل می‌کنیم، و اصلاً دیگر بحث تقلید در اینجا معنا پیدا نمی‌کند.

لااقل این است که اصلاً بحث حجیت تخییر؛ متوقف بر بحث تقلید نیست، اینطور نیست که بگوییم این فقط در جایی است که شما بخواهید تقلید کنید. چطور در آن مسئله اول که ما می‌گوییم عقل می‌گوید شما یا مجتهد باش یا مقلد یا محتاط، گفتیم خود این مسئله دیگر تقلیدی نیست، وقتی خود آن مسئله دیگر تقلیدی نشد بعداً ان شاء الله در آخر این بحث می‌گوییم اگر ما بخواهیم بگوییم خود آن مسئله تقلیدی است آن وقت نزاع پیش می‌آید آیا التزام به اجتهاد، طریق است یا خود عمل اجتهاد؟ آیا التزام به تقلید هست یا خود عمل به تقلید؟ تمام این نزاع‌هایی که در تقلید است در هر کدام از این سه راه باید معنا داشته باشد، در حالی که هیچ معنایی ندارد. لذا مناقشه ما در اینجا همین است.

پس ملاحظه فرمودید که این دلیل پنجم هم دلیل باطلی بود. حالا کسانی که قائل هستند به اینکه تقلید به معنای عمل است، اینها مجموعاً چهار، پنج تا شاهد هم آورده‌اند که ما این چهار، پنج شاهد را هم بیان می‌کنیم و بعد اشکالات آنها را هم ذکر می‌کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین